

**گفت وگوی خراسان با ۲ برادری که ۶ روز با جسد راننده تاکسی اینترنتی در شهر می گشتند!**

# اعتیاد، کارتن خوابی، جنایت

■ سیدخلیل سجادپور

پانزدهم مرداد بود که خانواده یک راننده میان سال با مراجعه به اداره جنایی پلیس آگاهی خراسان رضوی اعلام کردند که راننده ۵۵ ساله که با خودروی تیبای یکی از شرکت های تاکسی اینترنتی فعالیت دارد، سوار بر خودرو از منزل خارج شده و دیگر بازنگشته است. درپی اعلام این گزارش، بلافاصله گروه ویژه ای از کارآگاهان با نظارت و هدایت مستقیم سرهنگ کارآگاه «جواد شفیع زاده» مأمور رسیدگی به این پرونده شدند و با دستورات محرمانه قاضی محمود عارفی راد(قاضی ویژه قتل عمد) به ردزنی های اطلاعاتی پرداختند. طولی نکشید که با لورفتن تردد خودروی تیبای در شهر،

سرنخ مهمی به دست آمد و کارآگاهان با فرضیه وقوع جنایت، موفق شدند جوان ۲۵ ساله ای به نام «ایمان» را در بولوار رسالت مشهد شناسایی کنند. این جوان به قتل راننده ۵۵ ساله تیبای اعتراف کرد اما گفت: برادرم «علی» که متواری است راننده را با طناب در جاده کلات خفه کرد و سپس جسد او را در بولوار رسالت دفن کردیم. به گزارش روزنامه خراسان، با کشف جسد، بررسی های تخصصی برای دستگیری متهم فراری زیر نظر سرهنگ نجفی (رئیس دایره قتل عمد پلیس آگاهی) ادامه یافت تا این که بالاخره رصدهای اطلاعاتی نشان دادوی به شهرستان زابل گریخته است؛ بنابراین این ادامه

دستورات قضایی توسط قاضی محمد صیادی (بازپرس شعبه دوم دادسرای عمومی و انقلاب زابل) صادر شد و کارآگاهان با هدایت و راهنمایی های مقام قضایی موفق شدند متهم ۳۱ ساله را در زابل دستگیر و به مشهد منتقل کنند. این جوان که همه چیز را لو رفته می دید، در همان بازجویی های اولیه لب به اعتراف گشود و گفت: با پیشنهاد مبالغ بالا راننده تیبیا را به مکان خلوتی بردیم تا خودرو را سرقت کنیم ولی او مقاومت می کرد و رمز کارت های بانکی اش را نمی داد. به همین دلیل او را با ضربات چاقو و ادا کردیم تا رمزها را بدهد. سپس

برادرم طنبایی را به دستم داد و من با آن راننده را در صندلی عقب خفه کردم و بعد هم جسد را با همکاری برادرم دفن کردیم. متهم به قتل ادامه داد: برای آن که شناسایی نشویم، اموال سرقتی از راننده را در جاده بهشت رضوان زیر خاک کردیم و سپس من به زابل فرار کردم تا شناسایی نشوم. شایان ذکر است خبر این جنایت در تاریخ بیست و ششم مرداد گذشته با عنوان «زورگیرها راننده تاکسی اینترنتی را کشتند!» در صفحه حوادث روزنامه خراسان درج شده است.



در امتداد تاریکی

## تاراج!

در دوران نوجوانی وقتی به قول معروف عاشق شدم، دیگر به نصیحت های دلسوزانه پدر و مادر هم توجهی نمی کردم تا این که زندگی ام در فراز و نشیب های وحشتناکی قرار گرفت و پسرمن نیز بلایی به سرم آورد که...

به گزارش روزنامه خراسان، زن ۴۱ ساله با بیان این که در سن جوانی پیر شدم، به مشاور و مددکار اجتماعی کلاتری سپاد مشهد گفت: ۱۶ سال بیشتر نداشتیم که ایرج به خواستگاری ام آمد. او از جوانان خلافتکار محله بود به طوری که هیچ کسی او را دوست نداشت اما چون پدرم با پدر او دوست بود، من هم با ایرج احساس صمیمیت می کردم و در واقع عاشق شده بودم. در همین حال مادرم به شدت مخالف این ازدواج بود و می گفت آن ها خانواده ای فروپاشیده هستند و هر کدام از اطرافیشان مسیر خلافتکاری را در پیش گرفته اند؛ اما من در سن خاصی قرار داشتم که احساس و هیجانم بر عقل غلبه داشت به طوری که با خود می اندیشیدم ایرج را از مسیر خلافت باز می گردانم و زندگی خوبی را در کنارش تجربه می کنم. خلاصه نصیحت های دلسوزانه پدر و مادرم هیچ فایده ای نداشت. بالاخره با همه این مخالفت ها من برای ازدواج با ایرج اصرار می کردم و به این موضوع هم اهمیت نمی دادم که رابطه ایرج با خانواده یا نامادری اش چگونه است! بنابراین در حالی پای سفره عقد نشستیم که فقط یک ماه بعد به عمق نصیحت های مادر می پردم ولی دیگر کاری از دستم بر نمی آمد و به طلاق هم نمی توانستم فکر کنم چرا که به قول مادرم مشکلات بعد از طلاق بیشتر از آن است که انسان تصور می کند. خلاصه ایرج جوانی رفیق باز بود و مدام اوقاتش را به عیاشی و خوش گذرانی در پاتوق هاسبری می کرد. در همین سال هاپدر من هم به دلیل معاشرت با پدر ایرج به مردی متعاد و قمارباز تبدیل شد به گونه ای که اوضاع زندگی ما به هم ریخت. حالا دیگر نامزدم به همراه پدرم در پاتوق های عیاشی روزی روز می گذرانند و هیچ کس به فکر آینده من نبود. در این شرایط مادرم در خانه های مردم کارگری می کرد تا بتواند برای من چیزی به ای فراهم کند تا به خانه بخت بروم چرا که هفت سال از دوران نامزدی ما می گذشت و هنوز نتوانسته بودیم زندگی مشترکمان را آغاز کنیم. اما خرمادر ما تا کمک خیران جشن کوچکی گرفت و مرا روانه خانه بخت کرد اما رفتار ایرج تغییری نداشت و با آن که صاحب یک پسر شده بودم، او همچنان به دنبال مصرف مواد مخدر و رفیق بازی بود. به ناچار شعلی در بیرون از منزل پیدا کردم تا فرزندانم به سر نوشت من دچار نشوند. در همین زمان دخترم نیز به دنیا آمده بود و من برای سعادت آن هاتلاش می کردم ولی همسر همچنان غرق در خلافتکاری های خودش بود تا این که پسرم در مقطع ابتدایی درس و مدرسه را رها کرد و او نیز به دنبال رفیق بازی رفت. طولی نکشید که فهمیدم او هم مانند پدرش درگیر اعتیاد شده است و انواع مواد مخدر را مصرف می کند. از آن روز به بعد دخترم را که بسیار در سن خوان و موفق بود، فراموش کردم و به دنبال پسرم رفتم تا او را از این منجلاب بیرون بکشم ولی در همین زمان دختر ۱۸ ساله ام دچار ناراحتی های روحی و روانی شد و چند ماه بعد به بهانه قبول نشدن در کنکور دست به خودکشی زد و مرا تا نبود کرد. هنوز در مرگ دخترم سیاه پوش بودم که روزی خبر رسید شوهر معتادم که کارتن خواب شده بود، هنگام عبور از خیابان و بر اثر تصادف با یک خودرو فوت کرده است. حالا دیگر همه زندگی ام تلاشی شده بود تنها برای نجات پسرمدست به هر کاری می زدم. در همین حال با خون بهلادیه) همسر منمزی در حاشیه شهر خریدم تا با پسرمد زندگی کنم اما مشکلاتم روز به روز در حالی زیاد می شد که مادرم رانیز به دلیل بیماری از دست دادم. دیگر هیچ کس را در این دنیا نداشتم و از طرفی توان کارگری در خانه های مردم را هم از دست دادم. طولی نکشید که سروکله طلبکاران همسرم نیز از گوشه و کنار شهر پیدا شد و هر کدام مدعی بودند مالغی را از همسرم طلبکار هستند که بیشتر این مبالغ را در بازی قمار باخته بود. از سوی دیگر نیز پسرمد کیوان هر روز بیشتر در منجلاب اعتیاد فرو می رفت تا جایی که برای تامین هزینه های اعتیادش لوازم منزل را می فروخت و در کوچ و خیابان با سروصداهاش آبروریزی راه می انداخت. کار به جایی رسید که حتی در و پنجره های منزل لمان رانیز به ضایعاتی ها فروخت تا پول اعتیادش را فراهم کند. حالا دیگر من حتی اجاق گازی ندارم تا برای خود غذایی درست کنم و...

این بود که با اصرار یکی از همسایگان به کلاتری آمده ام تا پسرم را از این مرداب وحشتناک نجات بدهم.

گزارش روزنامه خراسان حاکی است به دنبال شکایت این زن جوان، بررسی های کارشناسی و اقدامات قضایی به مشاوران دایره مددکاری اجتماعی کلاتری سپرده شد.

**ماجرای واقعی با همکاری پلیس پیشگیری خراسان رضوی**

**نکستید؟** چون او راننده تاکسی اینترنتی بود و شماره تلفن مابث شده بود. از طرف دیگر هم می خواستیم اعتماد او را جلب کنیم که ما به مکان های خلوت بیاید. **بار اول پول بیشتری دادید؟** بله! چون می خواستیم به ما اعتماد کند، بعد هم به او گفتم شماره ات را بده تا اگر فردا خواستیم جای دیگری برویم، مستقیم با خودت تماس بگیریم! بعد از قتل هم گوشی او را سرقت کردیم تا پلیس مارا ردزنی نکند! **به خیابان های مشهد آشنا بودید؟** من نه! ولی برادرم حاشیه شهر را می شناخت. **فکر می کردید روزی دستگیر شوید؟** نه! چون ما اهل یک استان دیگر بودیم و با خودمان تصور می کردیم در این شهر به این بزرگی چه کسی ما را می شناسد! ولی آواز کارآگاهان پلیس آگاهی مشهد را شنیده بودیم!

**چرا از دواج نگر دی؟** به خاطر اعتیادم نمی توانستم با این شرایط ازدواج کنم! چون حتی هزینه های خودم را هم نمی توانستم تامین کنم. **عاشق هم نشدی؟** چرا! یک بار عاشق دختر یکی از بستگانم شدم ولی می دانستم کسی با من ازدواج نمی کند!

**با گوشی خودت با تاکسی اینترنتی تماس گرفتی؟** نه! با گوشی برادرم. **چرا شش روز جسد راننده را در صندوق عقب گذاشتید؟** چون نمی دانستیم با این جسدی که روی دستمان مانده چه کنیم! جایی برای دفن پیدا نمی کردیم تا کسی متوجه ما جراتر نشود. بالاخره تصمیم گرفتیم او



را در خارج از شهر دفن کنیم. **ماجرای روزی که فرزندان مقتول شمارا دیدند، چه بود؟** آن روز من برای خرید بیل و کلنگ سوار تیبای مقتول شدم و در حالی که جسد هم در صندوق عقب بود به بازار رفتم ولی ناگهان افرادی را دیدم که به سمت خودرو می دوند و فریاد می زنند. من هم که ترسیده بودم پدال گاز را فشردم و از جنگ آن ها گریختم. بعد فهمیدم که آن هافرزندان مقتول بوده اند که خودروی پدرشان را دیده بودند!

**هیچ به عاقبت این کار فکر کردی؟** نه! اگر می دانستم که با این کار اعدام می شوم یا اگر لحظه ای فکر می کردم، دست به چنین جنایتی نمی زدم! مغزم را مواد مخدر نابود کرده بود!

**چرا فقط خودرو را سرقت نکردید؟** می ترسیدیم او سرقت خودرو را پیگیری کند و ما باز هم دستگیر شویم!

**پشیمانی؟** (آه عمیق) ... چه فایده! دیگر نابود شدم!

از سال ۹۱ وقتی برای یافتن کار از زاهدان به تهران رفتم. آن جادر یک آب میوه فروشی مشغول کار شدم و در اتاقی که صاحبکارم در انباری فروشگاهدر اختیارم گذاشته بود، استراحت می کردم و شب ها را هم در آن جامی خوابیدم. به همین دلیل از تنهایی به سیگار کشی و بعد هم مصرف مواد مخدر تا این که صاحبکارم شغل را یاد گرفته بودم که به دلیل اختلاف خود را عوض کرد و در نمایشگاه اتومبیل به خرید و فروش خودروهای مدل بالا مشغول شد. من هم به زاهدان بازگشتم و با شوهر خواهرم به شغل ام دی اف کاری رو آوردم! او استادکار بود و مرا هم با خودش سرگرم می برد.

**در همین زمان به مصرف مواد مخدر صنعتی رو آوردی؟** نه! مدتی بعد دوباره به تهران بازگشتم، چون در آن جا راحت تر بودم و کسی بالای سرم نبود. در تهران در یک «قهوه فروشی» کار می کردم، تازه آن شغل را یاد گرفته بودم که به دلیل اختلاف

در سرکاری می پردم. **در رشته خوبی تحصیل می کردی، پس چرا ادامه ندادی؟** شرایط زندگی سخت بود، از طرفی هم به خاطر رفیق بازی نمراتم پایین بود. **سربازی هم رفته ای؟** بله! آموزش در خاش بودم و بعد هم بقیه خدمتم را در تهران گذراندم. **شغل شما همین «تاسیسات» بود؟** نه! بعد از ترک تحصیل به شغل هایی مانند «ام دی اف کاری»، برشکاری، آب میوه فروشی و ... مشغول بودم. **معتادی؟** بله! انواع مواد مخدر را مصرف کرده ام.

**اولین بار چه زمانی مواد مصرف کردی؟** وقتی در دوران سربازی مرخصی شهری می گرفتم، به بازار می رفتم و قرص های مخدر دار می خریدم و آن قدر در مصرف آن زیاده روی می کردم که دچار تشنج می شدم. بعد هم به تریاک، شیره، شیشه، کریستال و هروئین

شدم و به زاهدان بازگشتم! **چه شد که به مشهد آمدی؟** برادرم بعد از ازدواج به مشهد آمده بود و در این جا مشغول کار بود. من هم تصمیم گرفتم نزد او بیایم. **چرا تصمیم به سرقت خودرو گرفتی؟** به یکباره این تصمیم را گرفتم. شب بود که نقشه کشیدم و آن را با برادرم در میان گذاشتم،

او هم قبول کرد. **چرا همان بار اول راننده میان سال را**



شهبان در حال نشان دادن محل دفن جسد به قاضی ویژه قتل عمد

در این لحظه برادر بزرگ ایمان (قاتل) که گویی تازه متوجه حرف های برادرش شده است، آخرین کلام او را قطع می کند و می گوید فقط از مواد دوری کنند! هر یکی به مواد مخدر انسان را به سوی تباهی می برد و...

**اسم شما چیست؟** نامم علی است و ۳۱ ساله هستم.

**درس هم خوانده ای؟** بله! تا کلاس دوم دبیرستان در رشته فنی و حرفه ای «تاسیسات» درس خواندم.

**در رشته خوبی تحصیل می کردی، پس چرا ادامه ندادی؟** شرایط زندگی سخت بود، از طرفی هم به خاطر رفیق بازی نمراتم پایین بود. **سربازی هم رفته ای؟** بله! آموزش در خاش بودم و بعد هم بقیه خدمتم را در تهران گذراندم. **شغل شما همین «تاسیسات» بود؟** نه! بعد از ترک تحصیل به شغل هایی مانند «ام دی اف کاری»، برشکاری، آب میوه فروشی و ... مشغول بودم. **معتادی؟** بله! انواع مواد مخدر را مصرف کرده ام.

**اولین بار چه زمانی مواد مصرف کردی؟** وقتی در دوران سربازی مرخصی شهری می گرفتم، به بازار می رفتم و قرص های مخدر دار می خریدم و آن قدر در مصرف آن زیاده روی می کردم که دچار تشنج می شدم. بعد هم به تریاک، شیره، شیشه، کریستال و هروئین



رو آوردم. **از چه زمانی خلافتکاری را شروع کردی؟**

آشنایی، یکی از دختران همسر دیگر او را دیدم و تقاضای ازدواج کردم. بعد از دو هفته هم سر سفره عقد نشستیم و در خانه پدر همسر زندگی می کردیم. **چرا به مشهد آمدی؟** یک سال از ازدواجم می گذشت و من بیکار بودم تا این که از طریق شرکت های کاریابی به مشهد آمدم و در این جادر یک کارخانه تولید مواد اولیه فست فود مشغول کار شدم.

**شما که شغل و درآمد داشتید، چرا به خاطر زورگیری دست به جنایت زدید؟** در مشهد به یکی از دوستانم اعتماد کردم، پول هایم را از من گرفت تا برایم طلا بخرد ولی طلاها تقلبی بود و ۹۰ میلیون تومان را از دست دادم. دیگر پولی نداشتم تا این که برادرم پیشنهاد زورگیری داد و من هم که وسوسه شده بودم، به راحتی پذیرفتم.

**معتادی؟** تا دو ماه قبل شربت متادون (داروی ترک اعتیاد) مصرف می کردم.

**سابقه کیفری هم داری؟** نه! تاکنون به خاطر خلافتکاری دستگیر نشدم. **چند سال قبل ازدواج کردی؟** دو سال پیش بود! **در فضاهای مجازی هم جست و جو می کنی؟** من گوشی ساده دارم.

**چرا راننده را کشتید؟** قرار نبود چنین اتفاقی بیفتد. در یک لحظه درگیر شدیم، برادرم هم او را خفه کرد. آن لحظه من را نندگی خودرو را به عهده داشتم.

**چرا با برادر همکاری کردی؟** نمی دانم! یک دفعه وسوسه شدم که من هم پولی به دست بیاورم. **پشیمانی؟** خیلی پشیمانم، همسر و فرزندم آواره شدند اما این پشیمانی حالا چه سودی به حال من دارد! **به دیگر جوانانی که شرایط تورا دارند چه توصیه ای می کنی؟** من که حالا یک خلافتکارم به دیگران چه بگویم! فقط از سرنوشت من درس بگیرند. اولین پک به سیگاری با مواد مخدر، چنین عاقبتی دارد!

چشم به پابندهای آهیننی دوخته بودند که حلقه های آن قوزک پاهایشان را می فشرد. باورشان نمی شد با نقشه زیرکانه ای که برای جنایت طراحی کرده بودند، این گونه در دام کارآگاهان پلیس آگاهی خراسان رضوی قرار گیرند. برادر کوچک تر به پسر ۴۰ روزه اش می اندیشید که هنوز نتوانسته بود به درستی چهره پدر را نگاه کند و برادر بزرگ تر که هنوز مجرد بود، به گذشته تلخ خود و به روزهای کارتن خوابی و سرگردانی در گرمخانه های تهران می اندیشید که چگونه هیولای افیونی از او یک قاتل ساخت. آن ها دقایقی قبل صحنه قتل راننده تاکسی اینترنتی را در حضور قاضی محمود عارفی راد و سروان آرمین منفرد(افسر پرونده) بازسازی کرده بودند که در این شرایط به سوالات خبرنگار روزنامه خراسان نیز درباره سرگذشت خود پاسخ دادند که چگونه از اعتیاد به جنایت رسیدند! آن چه می خوانید نتیجه گفت و گو با دو برادر زورگیر است که راننده بی گناهی را برای تامین هزینه های اعتیاد کشتند و شش روز جسد او در صندوق عقب خودروی سرقتی تیبای قرار دادند تا مکانی را برای دفن جسد پیدا کنند.

**نامت چیست؟** ایمان **چند ساله هستی؟** ۲۵ سال دارم **یعنی تو از برادر کوچک تری؟** بله! **تا چه مقطعی تحصیل کردی؟** دیپلم دارم. **در چه رشته ای؟** البته نتوانستم مدرک دیپلم را بگیرم.

**یعنی دیپلم دی هستی؟** نه در کلاس سوم دبیرستان ترک تحصیل کردم.

**شغل پدرت چیست؟** او کارمند شهرداری بود.



**اهل کجایی؟** زاهدانی هستم. **چند خواهر و برادر داری؟** ۲ خواهر و ۳ برادر دارم.

**چرا ترک تحصیل کردی؟** چون علاقه ای به درس نداشتم، بیشتر می خواستم وارد بازار کار شوم تا در آمدی داشته باشم و دستم در جیب خودم برود.

**چه شغلی را انتخاب کردی؟** رنگ آمیزی ساختمان!

**به این کار علاقه داشتی؟** نه! یکی از همسایگانمان که نقاش ساختمان بود یک روز از من خواست تا با او سرکار بروم به صورت روزمزدی کار کنم چون شاگردش نیامده بود!

من هم با او سرکار رفتم و ادامه دادم. **متاهلی؟** بله! یک نوزاد ۴۰ روزه هم دارم که پسر است.

**با همسرت چگونه آشنا شدی؟** پدر زنم دو همسر دارد که پسر یکی از همسرانش با خواهر من ازدواج کرده بود. من هم به دلیل همین

## جلوگیری از قاچاق

## بیش از ۲۰۰ هزار لیتر

## سوخت با توقیف ۸۴ خودرو

**توکلی -** ۸۴ دستگاه خودروی حامل سوخت قاچاق در مناطق ریگان و سیرجان توقیف و در مجموع ۲۱۶ هزار لیتر سوخت قاچاق کشف شد. به گزارش خراسان، فرمانده انتظامی شهرستان ریگان از توقیف ۷۰ دستگاه خودروی حامل سوخت از ابتدای سال تاکنون در حوزه این شهرستان خبر داد. سرهنگ اسحاق دریجانی گفت: باتوجه به موقعیت این شهرستان شرقی کرمان و فراوانی برخی جرایم در این منطقه، از ابتدای سال تاکنون شش طرح ارتقای امنیت اجتماعی با اولویت مبارزه با قاچاقچیان سوخت در این

شهرستان اجرا شده است. وی افزود: در این زمینه مأموران با توقیف تانکرهای سوخت رسان عبوری و خودروهای سواری حامل سوخت، تخلفاتی همچون جعلی بودن بارنامه و غیر مجاز بودن محموله های سوخت و همچنین انبار فراورده های سوختی در برخی منازل و کارگاه های متروکه را احصا و در مجموع بیش از ۱۶ هزار لیتر گازوئیل قاچاق را کشف کردند. وی با اشاره به دستگیری ۵۹ متهم و افراد مرتبط با قاچاقچیان سوخت و معرفی آنان به مراجع قضایی بیان کرد: پلیس شهرستان ریگان با قاچاق سوخت

و فراورده های نفتی، به شدت برخورد می کند. بنابراین گزارش، فرمانده انتظامی شهرستان سیرجان هم اظهار کرد: با اجرای طرح های اجتماعی و مبارزه با قاچاق سوخت هدفمند و با همکاری نیروهای پلیس آگاهی و پاسگاه های انتظامی در بازه زمانی پنج ماه گذشته، ۱۰۰ هزار لیتر سوخت قاچاق کشف، ۲۴ متهم دستگیر و ۱۴ دستگاه خودرو از قاچاقچیان سوخت توقیف شد و ۲۱ فقره پرونده تشکیل و برای سیر مراحل قانونی به مراجع قضایی ارسال شده است.